

## تمدن دره‌ی سند

ساعت هفت صبح یکی از روزهای ماه مه در پاکستان است. خورشید از تاق آسمان بالا می‌رود و هوا گرم‌تر می‌شود. به‌ظاهر که برسیم دمای آفتاب به‌بیش از ۴۳ درجه می‌رسد. در یکی از گودال‌ها ریچارد مدو<sup>۱</sup> چهار دست و پا رازهای چهل سده‌ی پیش را می‌کاود، رازهایی که سازندگان نخستین شهرهای آسیای جنوبی در چنین گودال‌هایی به‌امانت سپرده‌اند.

چند متری پایین‌تر از مدو، همکارش مارک نایر<sup>۲</sup> یک سازه‌ی آجری را از زیر خجاک بیرون می‌آورد. همه جا کارگران دستار به‌سر را می‌بینم که زمین را بیل می‌زنند و می‌تراشند. گروهی زنبیل‌های خاک را دست به‌دست می‌کنند و به‌عده‌ای کارگر می‌رسانند که همه‌ی خاک‌ها را با غربال‌های بزرگ الک می‌کنند. گهگاه پاره‌های سفال و چیزهای کوچک دیگری نیز پیدا می‌کنند. خودم را بالای خاک‌ریز می‌رسانم و دشت تیره‌رنگ پنجاب را نگاه می‌کنم. زنان و مردان داس به‌دست گندمزار را درو می‌کنند. گاو‌میش‌ها در آبگیری غوطه می‌خورند. خاک‌ریزی که روی آن ایستاده‌ام و دیگر خاک‌ریزهای اطراف من با این پهندی وسیع و صاف سخت ناهمخوان است و به‌چشم می‌آید. خاک‌ریزها مانند تپه‌های کوتاه، قد راست کرده‌اند و با آن‌که ارتفاع آن‌ها بیش از ۱۵ متر نیست بر جلگه‌ی صاف مسلط‌اند. زمین کم و بیش عریان است، که گاهی بیشه‌های کوچک اقاچیا و گز بر آن سایه می‌اندازند. سخت می‌توان باور کرد این مکان تهی‌روزگاری شهری بوده است که ۲۰ هزار نفر یا بیشتر جمعیت داشته است.

نام این شهر کهن را هنوز کسی نمی‌داند، از این رونام همان شهر امروزی نزدیک آن یعنی شهر هاراپا<sup>۳</sup> را به‌عاریه می‌گیریم و آن را هاراپا می‌خوانیم. وسعت این شهر کهن حدود ۴۰۰ هکتار است و یکی از بزرگ‌ترین تمدن‌هایی است که بین ۲۶۰۰ تا ۱۹۰۰ پیش از میلاد در دره‌ی سند و رودهای دیگر پاکستان و هند شکوفا بوده است. به‌احتمال زیاد هاراپا یکی از مرکزهایی بوده است که به‌دلیل تجارت یا قرابت با هم پیوند داشته‌اند و در مجموع تمدنی را تشکیل می‌داده‌اند که امروزه اغلب با نام تمدن سند می‌شناسیم. ناحیه‌ی سند حدود ۷۵۰ کیلومتر مربع

1. Richard Madow

2. Mark Knoyer

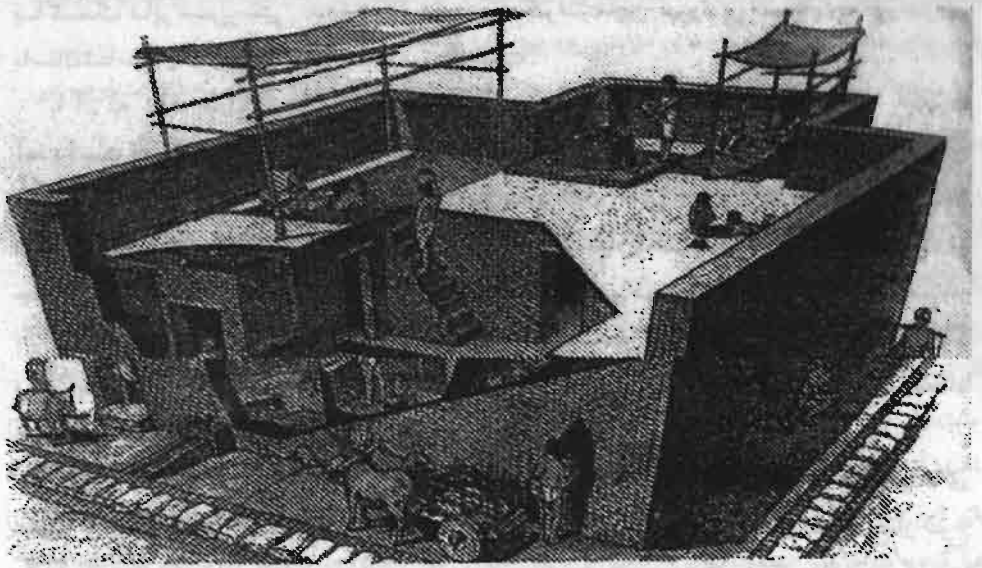
3. Harappa

وسعت داشته است و در جنوب از ساحل دریای عمان و شمال تا کوچه‌های هیمالیا گسترده بوده است و از شرق تا دهلی نو.

ساکنان دره‌ی سند به دو منظور از چرخ استفاده می‌کرده‌اند، یکی برای حمل و نقل، و دیگری برای چرخاندن چرخ سفالگری، و از نخستین مردمانی هستند که از آجر (خشت پخته) به‌طور وسیعی برای بنای ساختمان استفاده می‌کرده‌اند. این مردمان نیز مانند مردمان «میان‌دورود» (بین‌النهرین) که تاریخ بنای شهرهایشان چند سده پیش از هاراپاست، دارای یک نظام نوشتاری بوده‌اند؛ باستان‌شناسان هزاران نمونه از این نوشتار را از زیر خاک بیرون آورده‌اند. اما با همه‌ی تلاشی که دانشوران می‌کنند، هنوز نتوانسته‌اند شکل‌های این خط تازه را رمزگشایی کنند، که این خود یکی از دلیل‌های عمده‌ای است که تمدن سند که بی‌تردید یکی از بزرگ‌ترین تمدن‌های دنیای کهن است، هم‌چنان به‌شکل آزاردهنده‌ای ناشناس مانده است.

با این همه دانشوران بسیاری مانند مدو از دانشگاه هاروارد و نایر از دانشگاه ویسکانسین در هاراپا کار می‌کنند که تلاش‌های آنان تصویر تازه و وسیعی از هاراپا پرداخته است و آگاهی‌های بسیاری به‌دست داده و فرضیه‌های قدیمی را دگرگون کرده است. از نظرگاه یکی از باستان‌شناسان که در نیمه‌ی نخست سده‌ی بیستم در این منطقه کاوش کرده‌اند، «به‌نظر می‌رسد تمدن سند به‌طور کامل رشد کرده باشد.» به‌نظر این باستان‌شناسان تمدن سند از تمدن میان‌دورود الهام گرفته است که در فاصله‌ی ۲۳۰۰ کیلومتری غرب آن قرار دارد. اما کاوش‌های اخیر حاکی از این است که در سال ۳۳۰۰ پیش از میلاد، یعنی ۷۰۰ سال پیش از عصر بزرگ شهرسازی که آغاز آن را ۲۶۰۰ پیش از میلاد تعیین کرده‌اند در محل هاراپا دهکده وجود داشته است. به‌علاوه، چندین تکه سفال پیدا شده است که روی آن‌ها علامت‌هایی است که ممکن است صورت ابتدایی خط دره‌ی سند باشد؛ و این خود حکایت از آن دارد که این مردم خیلی پیش از آن که باستان‌شناسان تصور می‌کرده‌اند نمادهای نوشتاری داشته‌اند - که کم و بیش حدود همان تاریخی است که تصور می‌رود نخستین نظام نوشتاری جهان در میان‌دورود ابداع شده است.

توی گودال، مدو کم‌کم به‌هسته‌ی چیزی نزدیک می‌شود که روی آن را گل پوشانده است؛ معلوم می‌شود این چیز یک استخوان بزرگ است. مدو که متخصص باستان‌شناسی جانوری<sup>۱</sup> است تشخیص می‌دهد این استخوان، استخوان آرواره‌ی زیرین فیل است و وقتی تعجب مرا می‌بیند می‌گوید: «در این منطقه فیل زندگی می‌کرده است و مردم برای به‌دست آوردن عاج و ساختن زینت‌آلات آن‌ها را شکار می‌کرده‌اند.» امکان دارد مردم هاراپا فیل را برای انجام کارهای



سنگین رام می‌کرده‌اند. در جای دیگری از این کاوش‌گاه یک سرفیل از جنس گل پخته پیدا کرده‌اند که به‌رنگ سفید و سرخ‌رنگ شده است، و هنوز هم فیلبانان هندی پوست فیل‌های کاری را به‌همین دورنگ، رنگ‌آمیزی می‌کنند.

نایر یک ردیف آجر پیدا کرده است و به آن می‌گوید: «دیوار ارواح». با اطمینان می‌گوید: «این جا ساختمان بوده، اما اکنون تنها همین چند آجر باقی مانده است و یک خلاء بزرگ، که با گل و آشغال‌هایی که آب آورده پُر شده است.» کوره‌های آجری هاراپا میلیون‌ها آجر تولید کرده بودند که در جهان نرین به یک مصیبت باستان‌شناختی انجامیده است: انگلیسی‌ها که در دهه‌ی پنجاه سده‌ی نوزدهم برای درست کردن خط راه آهن به قلوه سنگ احتیاج داشته‌اند، کارگران را به‌خرابه‌های هاراپا فرستادند تا آجرها را در بیاورند و باگاری به‌محل کار منتقل کنند. چند سال بعد که باستان‌شناسان در این محل دست به کاوش زدند به این نتیجه رسیدند که این مکان آن قدر دست‌کاری شده است که نمی‌توان به چیزی دست یافت که دارای پیوستگی منطقی باشد. در واقع هیچ کس به مدت بیست سال در این محل باستانی به هم ریخته، دست به کاوش نزده بود تا آن که در سال ۱۹۸۶ گروهی از دانشگاه کالیفرنیا شعبه‌ی برکلی به سرپرستی جورج دیلز<sup>۱</sup> و نایر به این منطقه آمدند. به سال ۱۹۸۷ ملو به این گروه پیوست و در سال ۱۹۹۲ پس از مرگ دیلز

با کمک نایر سرپرستی حفاری‌ها را به عهده گرفت. این گروه از همکاری‌های اداره‌ی باستان‌شناسی و موزه‌های پاکستان برخوردار است.

با آن که خاک هاراپا از نظر باستان‌شناسی زیر و زیر شده، اما اشیای دست‌ساز به دست آمده است که آگاهی‌های تازه‌ای درباره‌ی این مردم به دست می‌دهد. مهم‌ترین این اشیای دست‌ساز، تعدادی مهر است که به اندازه‌ی تمبر پستی‌اند، اغلب از جنس سنگ، که روی آن‌ها نوشته و پیکرهایی حک شده که به احتمال زیاد پیکر خدایان است. مهرهای دیگری با شکل جانوران به دست آمده است، مانند گاو کوهان‌دار که هنوز هم در شبه قاره‌ی هند فراوان است. کاربرد بسیاری از این اشیای برای نقش انداختن روی مستطیل‌های گلی بوده که به احتمال زیاد برای نشان دادن مالکیت کالاهای تجاری به آن‌ها الصاق می‌شده است. احتمال دارد تعداد دیگری از آن‌ها نوعی علامت هویت بوده است.

اما چیز بسیار مهم دیگر، آن‌هایی هستند که هنوز پیدا نشده‌اند: هنوز نه بقایای معبد‌های عظیم از نوع معبد‌های میان‌دورود پیدا شده است و نه مقبره‌های باشکوه و پرخرج از نوع مقبره‌های مصر که فرعونان را به جهان دیگر می‌برده‌اند. به بیان دیگر، نه مدرکی دال بر حکومت شاهان به دست آمده است و نه سندی بر حکومت کاهنان. مدو می‌گوید: «به جای این نوع حکومت‌ها، شاهد نوعی جامعه‌ی طبقه‌ی متوسط در هاراپا هستیم که پیچیده است.» باستان‌شناسان در این فکراند که آیا در هاراپا ارتش وجود داشته است یا نه. با آن که تعدادی سلاح به دست آمده، اما هنوز چیزی مانند مجسمه‌ها و متن‌های میان‌دورود و مصر به دست نیامده است که با حکاکی، صحنه‌ی نبرد را تصویر کرده باشند.

یافته‌های دیگر حاکی از آن است که هاراپا شهر صنعت‌گران و سوداگران بوده است. به احتمال زیاد تاجران هاراپایی به دیگر مراکز شهری دره‌ی سند کالا می‌فرستاده‌اند (تاکنون پنج شهر کشف شده است) و نیز جنس‌های خود را به منطقه‌ی خلیج فارس و عمان می‌فرستاده‌اند. صنعت‌گران هاراپا از انواع گوناگون سنگ، طلا و نقره استفاده می‌کرده‌اند و از آن‌ها جواهرات زیبایی می‌ساختند. سوداگران از جایی که امروز افغانستان نام دارد برای این صنعت‌گران، سنگی لاجورد می‌آورده‌اند، از دریای عمان که در فاصله ۷۰۰ کیلومتری شهر بود صدف نوعی حلزون وارد می‌کردند و ابزارمندان با اره کردن صدف‌ها الگو می‌ساختند.

شاید بهترین نمونه‌ی صنایع سند، مهره‌های ساخته شده از عقیق جگری باشد؛ این نوع عقیق در اصل به رنگ زرد متمایل به خاکستری است اما پیش از پخته شدن در کوره به رنگ سرخ مایل به نارنجی درمی‌آید. صنعت‌گران هاراپایی نه تنها می‌دانستند چگونه این رنگ با ارزش را تولید کنند، بلکه با استفاده از مته‌هایی که از آلیاژ مس یا سنگ سخت ساخته بودند، استوانه‌های

ده سانی متری عقیق جگری را سوراخ می کرده اند و از آن نخ می گذرانده اند. باستان شناسان عقیق های هاراپا را در گرگراه های میان دورود نیز پیدا کرده اند.

پنج تپه ی بزرگ هاراپا در سده های پی در پی به وجود آمده اند، زیرا مردم به طور متناوب بر سازه های نیاکان خویش خیابان ها و خانه های تازه بنا می کرده اند.

باستان شناسان هنوز نتوانسته اند بقایای دیواری را پیدا کنند که دور شهر کشیده شده است؛ شاید به این دلیل که چنین دیواری وجود نداشته است. وقتی با نایر از یکی از این برآمدگی های تپه مانند بالا می رفتیم، گفت: «اما حیرت انگیز آن که هر کدام از این تل ها یک دیوار داشته اند. اما به هدف دفاع از شهر بنا نشده اند. نگاه کن...» و به یکی از خاک ریزها اشاره می کند و می گوید: «از این جا می توان با تیر و کمان به آن خاک ریز تیراندازی کرد.» ارتفاع این دیوارها شش متر بوده است، از این رو امکان دارد این دیوارها را برای سد کردن راه سیلاب های رود راوی<sup>۱</sup> ساخته باشند که از شاخه های رود سند است که روزگاری از نزدیک شهر هاراپا می گذشته است. به نظر نایر این دیوارها ممکن است کاربرد دیگری هم داشته اند، و آن این که تعیین کننده ی محدوده ی هر گروه خاص از صنعتگران یا تاجران بوده است. این الگوی سکونت هنوز هم در شبه قاره رایج است، برای نمونه دکان های اعضای خانواده ی فلزکاران در یک بازار قرار دارد.

نایر می گوید: «همین اطراف را هم که از نظر بگذرانیم آگاهی های بسیاری از هاراپا به دست می آوریم.» نایر که فرزند یک میسیونر آمریکایی و بزرگ شده ی هند است با چشم های آگاه اطراف را نگاه می کند.

به راستی هنوز هم زندگی مردم اطراف هاراپا ممکن است شباهت بسیاری با زندگی مردمان کهن این سرزمین داشته باشد. بعضی از مردمان بومی این منطقه معتقداند سازندگان هاراپای کهن نیاکان آنها هستند، که البته اثبات عملی این نظر کار مشکلی است؛ از هرچه بگذریم شبه قاره ی هند در سده های پی در پی شاهد مهاجرت های بسیار بوده است.

نایر تخمین می زند هاراپای کهن منطقه ای به وسعت ۱۵۰۰۰ کیلومتر مربع را تحت کنترل داشته است، یعنی منطقه ای به وسعت ایالت نیویورک، و مواد مورد نیاز زندگی را از همین پهنه ی وسیع به دست می آورده اند. مدو به من می گفت: «وضع اسکلت ها نشان می دهد تغذیه ی مردم هاراپا به احتمال زیاد خوب بوده است. استخوان حیوانات زیادی پیدا کرده ایم، که نشان می دهد گوشت در مجموع در دسترس همگان بوده است.» مردم گاو، گوسفند، بز و گاو میش داشته اند، که هنوز هم در این ناحیه معمول است و نیز سگ و مرغ. نزدیک اجاق ها و در محل ریختن آشغال ها دانه های سوخته ی غله پیدا کرده اند که نشان می دهد مردم هاراپا از گندم

استفاده می‌کردند که هنوز هم در این ناحیه محصول مهمی است.

روزها گاهی ترکی موتورسیکلت نصیرعلی معلم ساکن هاراپا می‌نشستم و با او به صحرا می‌رفتم. یک روز به چند گاو کوهان‌دار برخوردیم که نقش آن‌ها را بر مَهرهای ۴۵۰۰ سال پیش دره‌ی سند دیده بودم. به گردن هر کدام از این گاوها یک رشته مَهره‌ی آبی و زنگ‌های کوچک برنجی بسته بودند. مردی که خیش می‌کرد بالحنی سراپا محبت گفت: «برای قشنگی است.» کشاورز دیگری به من اطمینان داد که گاو کوهان‌دار از گاومیش خیلی باهوش‌تر است و برای کار کشت و زرع مناسب‌تر؛ گفت: «گاو کوهان‌دار نایغه است. زبان ما را می‌فهمد؛ وقتی می‌گویم هتان، هتان، می‌روند طرف چپ و وقتی می‌گویم اوتان، اوتان می‌روند طرف راست.»

در حیاط خانه‌ی همین کشاورز در سایه‌ی درخت افاقیا که نشسته بودیم، سلمانی آمد تا ریش میزبان و ریش دو پسر او را بگیرد. پولی رد و بدل نشد؛ دست‌مزد سلمانی را سرِ خرمن به‌گندم می‌دهند. دست‌مزد بسیاری از کارگرانی را که شغل‌های سنتی دارند به همین شکل می‌پردازند. به دیدن کوزه‌گر شهر که رفتیم برای ادای احترام از پشت چرخ بلند نشد. فصل محصول بود و بازار گرم، و فاتح محمد کوزه‌گر، گرم ساختن دیگچه و لوله‌نگ و ظرف کره‌گیری برای خانواده‌های کشاورز بود. در عوض انباروی به‌زودی مالا مال گندم می‌شود که به مردم شهر می‌فروشد. فاتح ظرف‌های کارِ دستِ خود را به مشتری‌های پدرش می‌فروشد، زیرا این کار و این داد و ستد موروثی است. نایر معتقد است در هاراپای کهن نیز نظامی شبیه همین نظام میان جماعت‌های کارگری معمول بوده است.

هرچند هنوز در کاوش‌ها چرخ کوزه‌گری پیدا نشده است، اما نایر مطمئن است صنعت‌گران کهن برای ساختن ظرف‌های خود که به‌طور کامل مدوراند از چرخ استفاده می‌کرده‌اند. فاتح معتقد بود چرخ او با چرخ‌های روزگار کهن یک تفاوت دارد، و آن این‌که: «در محلِ گردش آسه، کوزه‌گران در گذشته از یک تکه تسمه‌ی چرمی روغن‌خورده استفاده می‌کرده‌اند، ولی من به‌جای آن از یک بلبرینگ کهنه‌ی ماشین استفاده می‌کنم.» کاری که فاتح می‌کند همانی است که ۴۵ سده‌ی پیش می‌کرده‌اند.

\* \* \*

در سکونت‌گاه باستان‌شناسان، مدو، نایر و چند تن دانش‌جوی دوره‌ی دکترای اهل آمریکا و پاکستان با هم شام می‌خورند، تا بعد یافته‌های آن روز را سیاهه کنند. یکی از کیسه‌های پلاستیکی محتوی دو تکه النگوی سنگی است که روی آن‌ها طرح‌های شبدری سرخ و سفید نقش کرده‌اند. یافته‌ی دیگر آن روز یک سنگ سیاه به‌اندازه‌ی ناخن شست دست است. نایر شگفت زده آن را جلوی نور گرفت و فریاد زد: «پسر، مدت‌هاست چیزی به‌این جنالی پیدا

نکرده بودیم! این تکه سنگ، گیسو یا سربند کنده کناری شده‌ی بسیار کوچکی بود که برای مجسمه‌ای به بلندی شاید پانزده سانتی‌متر درست کرده بودند.

در هاراپا مجسمه‌ی سنگی حکاکی شده در هر اندازه به ندرت پیدا می‌شود و این یکی به وضوح یک اثر هنری است؛ این گیسوی مصنوعی را چنان استادانه ساخته بودند که می‌توانستم طره‌های مور را تشخیص دهم. برای نصب آن روی سر مجسمه حتا جاهایی از آن را گود کرده بودند. نایر تصور می‌کند این مجسمه ساخته‌ی دست صنعت‌گران هاراپاست. اما مدو به این نکته اشاره می‌کند که این گونه مجسمه‌های سنگی کوچک را ۲۰۰۰ پیش از میلاد در باکتریا (بلخ)، منطقه‌ای در شمال افغانستان امروزی ساخته‌اند. مدو می‌گوید: «به نظر من این مجسمه نشان‌دهنده‌ی رابطه‌ی هاراپا با آسیای مرکزی است. امکان دارد از طریق داد و ستد به این جا رسیده باشد.»

سرچشمه‌ی این تکه سنگ هر جا که باشد بیانگر این نکته است که نخبگان هاراپا - زمین‌داران، بزرگان مذهبی، و شاید هم کسی مانند حاکم - گنجینه‌های کوچک را گرامی می‌داشته‌اند. نایر می‌گوید: «اگر تاجر ثروتمندی بودید، لازم نبود برای تحت تاثیر قرار دادن نخبگان کاخ عظیمی بنا کنید. مجسمه‌ی کوچکی دست و پا می‌کردید که وقتی میهمانان برای صرف شام به خانه‌تان می‌آیند آن را ببینند.»

هر چه در هاراپا پیکرک سنگی کم است، پیکرک گلی پخته زیاد است. یک روز تمام بعد از ظهر را پیش شری کلارک دانش‌جوی دکترای دانشگاه هاروارد ماندم، که در مورد همین پیکرک‌ها تحقیق می‌کند. اگر اساس داوری را بر بعضی از این پیکرها بگذاریم، به این نتیجه می‌رسیم که زنان هاراپا خیلی از زینت‌آلات استفاده می‌کرده‌اند. کلارک یکی از مجسمه‌ها را به دست من داد و گفت: «ببین، سه ردیف گردن‌بند دارد.» سه ردیف گردن‌بند گلی بر سینه‌ی «عظیم» این نمونه‌ی دوساتنی نقش شده است. زن‌های دیگر با دستمال گردن، کمریند و گردن‌آویز خود را آراسته‌اند. برخی از باستان‌شناسان برای این گونه پیکرها اصطلاح «زن - خدای مادر» به کار می‌برند، یعنی آن‌که این پیکرک‌ها به کار نیایش می‌آمده‌اند. کلارک می‌گوید: «اگر این پیکرها را در معبد یا در یک مکان آیینی پیدا می‌کردیم، با این دیدگاه موافق بودم، اما بیشتر این‌ها را میان آشغال‌ها پیدا کرده‌ایم، یعنی این‌ها را دور انداخته‌اند. به نظر عده‌ای از دانشوران این پیکرها اسباب‌بازی هستند: عروسک‌های هزاره‌ی سوم پیش از میلاد. به نظر کلارک بعید نیست این پیکرها تجسم موجودات مافوق طبیعی باشند، یا شاید همان مردمان واقعی‌اند که ثروتمند یا قدرتمند بوده‌اند.»

فرهنگ سند فرهنگ اشیای کوچک بوده است. محصول کاوش در بیش از ۶۰ محل باستانی

تعداد زیادی مُهر و چیزهای کوچکی است از جنس سنگ، مس، نقره، استخوان، گل پخته یا عاج. به علاوه اشیایی نیز از جنس بدل چینی به دست آمده است: خاکه کوارتز را در قالب ریخته و بعد روی آتش گرفته‌اند، به طوری که سطح آن‌ها حالت شیشه به خود گرفته است.

این‌ها انی‌هی از آگاهی‌ها به همراه دارند. برای نمونه یکی از آن‌ها قایقی را نشان می‌دهد که جلو و عقب آن کشیده و بلند است و شباهت زیادی به قایق‌هایی دارد که هم‌اکنون در رود سند در رفت و آمدند. تعداد بی‌شماری ساخته‌هایی به دست آمده است که دارای شکل‌های عجیب و غریب هستند، آدم‌هایی که دارای شاخ‌هایی مانند شاخ گاو یا گاو میش‌اند؛ به عقیده‌ی باستان‌شناسان این پیکرها نیز پیکر خدایان یا موجودات خارق‌الطبیعه‌اند. نایر گفت: «بچه که بودم در آسام زندگی می‌کردم؛ دوستی داشتم که مادرش از طایفه‌ی بیر بود. می‌گفتند شب‌ها به صورت بیر درمی‌آید و در جنگل گردش می‌کند. از این رو وقتی این پیکرها را دیدم که صورت انسان و بدن بیر یا گاو دارند، به چیزی برخوردی بودم که آن را درک می‌کردم.»

در یکی از این نمونه‌ها، پیکر شاخ‌داری است که جلوی آن چیزی گذاشته‌اند که به ظاهر کله‌ی انسان است. بعضی مجلس‌ها با برگ‌های قلب‌شکل درخت انجیر هندی<sup>۱</sup> تزئین شده‌اند. آدمیان در برابر درختان تعظیم می‌کنند و پیکرهایی که ممکن است پیکر خدایان باشند زیر هلالی‌های برگ انجیر ایستاده‌اند. این مجلس نمونه‌ای از نمادپردازی‌های دره‌ی سند است که تا به امروز باقی مانده است، زیرا انجیر هندی نماد باروری و حمایت در اساطیر هندو است.

از میان جانورانی که بر مُهرها یا بر اشیای دیگر حک شده‌اند می‌توان از کرگدن، تمساح و فیل نام برد. اما بیش‌تر شکل‌ها تخیلی هستند، مانند تک‌شاخ. در سراسر قلمرو سند قطعه‌هایی پیدا شده که جانور تک‌شاخ بر آن نقش شده است؛ این خود سبب شده است نایر به این نتیجه برسد که تک‌شاخ نماد یک جماعت نیرومند، شاید یک جماعت فرمانروا باشد. پشت بعضی از مُهرها یک برجستگی سوراخ‌دار وجود دارد، انگار باید این مُهرها را با نخ به گردن آویخت.

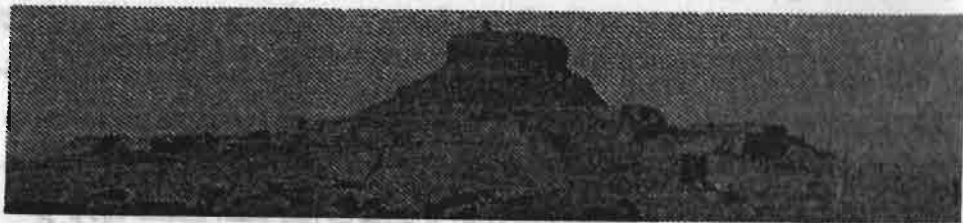
بر بسیاری از این اشیا خط سند مشاهده می‌شود، که ممکن است نام صاحب آن یا یک نام گروهی باشد. بعضی از این گرافیم<sup>۲</sup>ها شبیه اشیای آشنای منطقه‌ی سنداند، مانند شاخ گاو کوهان‌دار. باستان‌شناسان موفق شده‌اند بیش از ۴۰۰ نماد را که بر مُهرها، تکه سفال‌ها و سطح‌های دیگر کنده شده‌اند ثبت کنند. طولانی‌ترین نوشته، ۲۶ علامت (نماد) دارد، اما متوسط این نوشته‌ها دارای تنها پنج شکل است، که برای کار رمزگشایی کافی نیست. برخی از زبان‌شناسان معتقداند زبان این نوشتار متعلق به خانواده‌ی زبان‌های دراویدی<sup>۳</sup> و شامل زبان

1. pipal

۲. گرافیم (grapheme) یا نویسه، کوچک‌ترین واحد نوشتاری است.

3. Dravidian family of languages





تامیل و حدود ۲۵ زبان دیگر است که هنوز در شبه‌قاره‌ی هند رایج‌اند. اما این خط هیچ شباهتی به نظام‌های نوشتاری شناخته شده ندارد و عده‌ای از باستان‌شناسان می‌ترسند این خط هرگز رمزگشایی نشود.

امکان دارد ردی که به سرچشمه‌ی این خط رهنمون می‌شود تکه سفالی باشد که در یکی از کاوش‌های اخیر پیدا شده است؛ این تکه سفال را نزدیک قاعده‌ی یکی از تپه‌های هاراپا کشف کرده‌اند. در همین لایه مقداری زغال‌چوب پیدا شده است که آزمایش‌های کربن ۱۴، نشان می‌دهد حدود ۳۳۰۰ پیش از میلادی یعنی ۷۰۰ سال پیش از شکوفایی هاراپا، کسانی در این منطقه زندگی می‌کرده‌اند. روی این تکه سفال سه شکل نقش شده است که شبیه سه شاخه‌اند. آیا مردم هاراپا در ۳۳۰۰ پیش از میلاد خط داشته‌اند، یا آن که نه، این‌ها چیزی جز خطوط سردستی و بی‌معنی نیستند؟ مدو می‌گوید: «گمان نکنم به این‌ها بتوانیم بگوییم خط. این یک نشانه یا یک نماد است»، و اگر هم نماد باشد نماد و سوسه‌انگیزی است، زیرا همین شکل در خط دیگری که متعلق به تمدن سند است به‌وفور مشاهده می‌شود.

کاوش‌هایی که در نزدیک این محل انجام شده است آگاهی‌های بسیاری پیرامون شغل اولیه‌ی مردمان ساکن محل باستانی هاراپا به‌دست داده‌اند. محمد افضل خان، یکی از باستان‌شناسان پاکستانی که در همان محل باستانی کار می‌کند، پرسید: «این حلقه‌ها را نگاه کنید، می‌توانید تغییری در رنگ خاک ببینید؟» چند حلقه را برداشتم: رنگ نخودی آن‌ها از خاک اطراف کمی تیره‌تر بود. گفت: «احتمال دارد این جا اجاق کلبه‌ها بوده باشد.» در سال ۳۳۰۰ پیش از میلاد برای ساختمان‌سازی، با استفاده از گرما آجر درست نمی‌کرده‌اند. افضل خان به گوشه‌ای که حفاری کرده‌اند اشاره می‌کند و می‌گوید: «اما آن رگه‌ی تیره ممکن است محل کوره‌ی آجرپزی بوده باشد.»

شاید هم در آن کوره مَهره‌های بدل چینی تهیه می‌کرده‌اند، که در همین نزدیکی کشف شده‌اند. حتا در همین مرحله‌ی ابتدایی هم صنعت‌گران هاراپا فن‌آوری لازم برای تهیه‌ی اسباب‌بازی از خاکه کوارتز را داشته‌اند. خاک‌های این محل را که الک کرده‌اند تعدادی مَهره از

جنس سنگ لاجورد پیدا کرده‌اند، که به احتمال زیاد از افغانستان آورده بوده‌اند؛ به علاوه مهره‌هایی از جنس سنگ سبز آمازون<sup>۱</sup> (فلدسپات، نوعی کانی است) کشف کرده‌اند که احتمال دارد در اصل متعلق به ایالت گجرات هند باشد و خلخال یا النگوهایی که از صدف دریای عمان ساخته‌اند. حتی ۵۳ سده‌ی پیش هم آدمیان در یک شبکه‌ی وسیع تجاری با هم پیوند داشته‌اند.

\* \* \*

بی تردید قسمت اعظم تجارت هاراپا از راه رود راوی انجام می‌گرفته است، که در نهایت به رود سند می‌پیوندد و بی تردید بخشی از آن از راه خود رود سند به موهنجو دارو<sup>۲</sup> می‌رسیده است، که خواهر - شهر هاراپا است و در ۶۰۰ کیلومتری جنوب هاراپا واقع شده است. اکنون در موهنجو دارو هستیم و در کوچه‌های آن راه می‌روم که پر از ساختمان‌های مسکونی آجری به ارتفاع سه متر است و فکر می‌کنم محله‌های هاراپا نیز باید شبیه محله‌های موهنجو دارو بوده باشند. این جا تنها میان پهنه‌ی گندم‌زارها ایستادن، آدمی احساس غربت می‌کند. رود سند در دوردست، رگه‌ی نقره را می‌ماند. حفاری‌های موهنجو دارو در دهه‌ی ۶۰ متوقف شده است، زیرا سازه‌های آجری‌ای را که از زیر خاک بیرون آورده بودند، شروع به فرو ریختن کردند. مشکل اصلی نمک است، که دشمن خونی آجر است. پیش از حفاری، موهنجو دارو زیر لایه‌ای از رسوب خفته و آجرهای آن سالم مانده بود. اما با شروع حفاری و کنار رفتن خاک از روی سازه‌های آجری، باد و آفتاب داغ سطح دیوارها را خشک کرد و رطوبت پر از نمک آجرها بیرون زد، که به تدریج سبب از هم پاشیدن آجرها شد. اکنون دوباره بعضی از دیوارها را با گل پوشانده‌اند.

باستان‌شناسان تصور می‌کنند شهر موهنجو دارو منطقه‌ای به وسعت حدود ۳ کیلومتر مربع را اشغال می‌کرده است، اما اکنون تنها بخش کوچکی از آن حفاری شده است. تاکنون حدود ۳۰۰ ساختمان پیدا شده است که یکی از آن‌ها را «خانه‌ی رییس» نام گذاشته‌اند، زیرا از همه‌ی خانه‌های دیگر بزرگ‌تر است. از هشتی وسیع این خانه‌ی رییس وارد حیاط می‌شویم که دور تا دور آن اتاق است. وسعت این خانه، یعنی اتاق‌ها و حیاط‌ها همه با هم حدود ۸۰۰ متر مربع است که هشت برابر خانه‌های متوسط آمریکایی است. کسی چه می‌داند، شاید این خانه، طبقه‌ی دومی هم داشته است.

کوچک‌ترین خانه‌هایی که پیدا شده دو اتاقه‌اند، در واقع دو اتاق با حمام. سکوه‌های آجری حمام که حدود نیم‌متر مربع است در همه‌ی شهرهای منطقه‌ی سند دیده می‌شود که این خود نشان می‌دهد از نظر مردم این شهرها شستن تن نوعی آیین بوده است، آیینی که هنوز هم در

بسیاری از منطقه‌های جنوب آسیا زنده است.

مستراح هم پیدا شده که دارای نشیمن‌گاه‌های آجری هستند. آب و فاضلاب به یک آبریزگاه آجرچینی شده یا به‌ظرف بزرگی که زیر زمین کار می‌گذاشته‌اند می‌ریخته است. در هاراپا که بودم، مدو گفته بود: «مردمان دره‌ی سند در مورد مستراح و چیزهایی مانند آن بسیار پیشرفته و مترقی بوده‌اند.» توجه آنان به لوله‌کشی، مصریان و میان‌دورودیان را با فاصله‌ی زیاد پشت سر می‌گذاشته است.

حدود ۲۲۰۰ پیش از میلاد مردمان موهنجو دارو سازه‌ای ساخته‌اند که به‌نظر باستان‌شناسان برجسته‌ترین و مهم‌ترین پدیده‌ای است که تا به‌امروز کشف شده است؛ این سازه استخری است به‌طول ۱۱ متر، عرض ۷ متر و عمق ۲/۵ متر. دیوارهای استخر آجری است که لای آن‌ها را با قیر طبیعی پر و آبگیری کرده‌اند؛ کف آن شیب دارد و این شیب به‌محل‌ی برای کشیدن آب استخر منتهی می‌شود و دارای دو رشته پلکان است. از پله‌ها پایین می‌روم و وارد فضای عظیم و وسیع استخر می‌شوم، یعنی همان کاری که مردم این جا در ۴۰۰۰ سال پیش می‌کرده‌اند.

اما برگردیم به هاراپا: ما هنوز اسم واقعی این شهر را نمی‌دانیم، در مورد موهنجو دارو نیز چنین است و موهنجو دارو نامی است که به‌تازگی روی این شهر گذاشته‌اند، شهری که یکی از باستان‌شناسان آن را «تل مردگان» خوانده است. بی‌تردید باستان‌شناسان اولیه از همین زاویه به این منطقه نگاه می‌کرده‌اند و به این نتیجه رسیده بودند که عامل نابودی شهر و نابودی تمدن سند اشغالگرانی بوده‌اند که از آسیای مرکزی به جنوب سرازیر شده‌اند.

پس از کشف حدود ۳۰ اسکلت در ویرانه‌های موهنجو دارو، سر مورتیمر ویلر<sup>۱</sup> که در دهه‌ی ۴۰ و ۵۰ ریاست باستان‌شناسی شبه قاره را بر عهده داشت، چنین می‌نویسد: «مردان، زنان و کودکان را در خانه‌ها و کوچه‌ها قتل‌عام کردند و همان جا رهایشان کردند و در بهترین حالت سردستی روی آن‌ها خاک ریختند، بی‌آن که آیینی برای آن‌ها برگزار کرده باشند.» به‌نظر ویلر رد این «قتل‌عام» را در شعرهای «ریگ‌ودا» می‌توان یافت؛ ریگ‌ودا مجموعه‌ای از سرودهای کهن هندو است که نابودی شهرها را به‌دست ایندرا، خدای جنگاور و قهار هندو روایت می‌کند.

اما اکنون باستان‌شناسان به نتیجه‌های تازه‌ای رسیده‌اند و آن این که در موهنجو دارو هیچ نوع سلاح یا چیز دیگری به‌دست نیامده است که دلالت بر حمله کند. عده‌ای از باستان‌شناسان معتقداند اسکلت‌هایی که سر مورتیمر ویلر از آن‌ها حرف می‌زند متعلق به کسانی است که از بیماری مرده‌اند. و بسیاری از باستان‌شناسان از اساس تردید دارند که موهنجو دارو به‌اشغال

۱. Sir Mortimer Wheeler (۱۸۹۰ تا ۱۹۷۶) از اثرهای وی، باستان‌شناسی زمین (۱۹۵۴) و هنوز حفاری

می‌کنیم (۱۹۵۵).

کسانی درآمده باشد. بررسی اسکلت‌هایی که در گورستان‌های ناحیه‌ی سند پیدا شد تاکنون نشان نداده است که تازه‌واردانی که دارای ویژگی‌های متفاوت از ساکنان اصلی بوده باشند، به این منطقه آمده و جای ساکنان اصلی را گرفته باشند.

هنوز هیچ کس با قاطعیت نمی‌تواند بگوید چرا تمدن دیرپای این منطقه از شبه‌قاره به پایان آمده و از میان رفته است، اما تایل رودهای نافرمان منطقه را به چشم متهم نگاه می‌کند. تایلر می‌گوید: «به نظر من ضربه‌ی اصلی را نوسان‌های رود سند بر موهنجو دارو وارد آورده است. رود با پیشروی‌ها و پسروی‌های خود شلاق‌وار به جلگه‌ها فرود آمد و سیلاب‌های آن بنیان کشاورزی شهر را از بین برکند. رشته‌ی تجارت و اقتصاد از هم گسیخت.» ممکن است همین بلا به سر هاراپا نیز آمده باشد. ممکن است به علت سیلاب‌ها و به علت تغییر مسیر رود صدها دهکده از میان رفته باشند (رودخانه مسیر تازه‌ای کنده و مسیر همیشگی خود را تغییر داده است). پس از آن که رود ساراسواتی، که از رودهای مهم رود سند و مسیر آن موازی با مسیر سند است، خشک شد و شاخه‌های آن تغییر جا داد، به شبکه‌های رودخانه‌ای دیگر پیوست، صدها روستای دیگر نیز از سکنه خالی شد.

\* \* \*

مغاک سیاسی عظیمی باستان‌شناسان پاکستان و هند را از هم جدا می‌کند. با آن که در کنفرانس‌های بین‌المللی کنار هم می‌نشینند، ولی کم‌تر محل‌های باستانی یکدیگر را دیده‌اند. دیوار سرخ میان این دو کشور متخاصم چنان بلند است که هرگونه دیدار رسمی حتا میان دانشمندان را نیز بی‌نهایت مشکل کرده است. دهولاویرا<sup>۱</sup> که مهم‌ترین محل باستانی تمدن سند به‌شمار می‌رود و در کشور هند قرار دارد، منطقه‌ی به‌ویژه حساسی است. این محل باستانی تا مرز پاکستان تنها ۴۵ کیلومتر فاصله دارد و زیر نظر و محل گشت نیروهای ارتش هند است. از ویرانه‌های دهولاویرا پهنه‌ی نمک‌زار را نگاه می‌کنم که مانند برف زیر آفتاب می‌درخشد. دهولاویرا شهری بوده است به وسعت حدود ۱۲۰ هکتار، محصور میان دیوار که در جزیره‌ای میان خاربوته و کاکتوس قرار داشته است. این جا ران کوش<sup>۲</sup> است، باتلاق خشکی که دریای عمان به‌طور متناوب آن را فرا می‌گیرد.

«شاید نمک از کالاهای صادراتی دهولاویرا بوده است.» این جمله از آر. اس. بیشت<sup>۳</sup> است. بیشت کارمند اداره‌ی باستان‌شناسی هند و سرپرست کاوش‌های دهولاویرا است. نظریه‌ی بیشت یکی از نظریه‌هایی است که وجود شهر دهولاویرا را در محل نامساعد توجیه می‌کند. به نظر

1. Dholavira  
3. R. S. Bisht

2. Rann of Kutch

مده‌ای از دانشوران دهولایرا بندر و شاید دژی بوده است که از راه دریایی عمان و خلیج فارس محافظت می‌کرده است. امروزه آبراهه‌ی قابل کشتی‌رانی میان دهولایرا و دریای عمان وجود ندارد، اما امکان دارد حدود ۲۵۰۰ پیش از میلاد که شهر زنده بوده، چنین آبراهه‌ای وجود داشته است.

به هینک کلفتِ بیشتر نگاه می‌کنم؛ از پشت این عینک مردی پرشور و کتاب‌خوانده به من می‌نگرد. در خیابان پهنی راه می‌رویم که از میان دیوارهای سنگ آهکی و سنگ ریگی می‌گذرد. پشت فریاد می‌زند، «نگاه کن! چه قدر مصالح ساختمانی تولید کرده‌اند - حیرت‌انگیز است!» این سکونت‌گاه‌ها همه پر آب و رنگ بوده‌اند. دیوار و کف ساختمان‌ها را با لایه‌ای از گل‌رس به رنگ سفید، نخودی، صورتی، سرخ و ارغوانی می‌پوشانده‌اند. کف یکی از سازه‌ها را که کردند، ۳۷ لایه‌ی نازک رسی که روی هم به قطر ۳۰ سانتی متر است، پیدا شد.

روز دیگر به تماشای حفاری کارگران رفتیم؛ محل حفاری آب‌انبار عظیمی بود که دیوارهای سنگ‌چین داشت. مردها زمین را می‌کنند و زن‌ها زنبه‌های پراز خاک را روی سر می‌گذاشتند و با وقار و زیبایی راه می‌رفتند و در نقطه‌ی دیگری خالی می‌کردند (انجام کارهای سخت بدنی به وسیله‌ی زنان در هند معمول است). ساری و چادرهای سرخ و نارنجی و زردشان به منطقه‌ی بیابانی رنگ و رویی می‌داد.

اطراف دهولایرا تعداد زیادی منبع آب ساخته بودند که ممکن است بعضی از آن‌ها محل شست و شوی آیینی بوده است. اما پیش‌تر، به گفته‌ی بیشتر: «مردم به این فکر بوده‌اند که حتا یک قطره‌ی آب هم به هدر نرود.» در این منطقه‌ی شور ساحلی رودخانه‌ی آب شیرین وجود ندارد. به همین دلیل به احتمال زیاد زندگی در دهولایرا سخت به باران‌های موسمی متکی بوده است. نزدیک شهر دو آب‌کنند است که جلوی هر دو سد بسته بوده‌اند. زمان بارندگی این آب‌کنندها پر و بعد از طریق چند جوی آب وارد مخزن‌های بزرگ می‌شده است.

تل اصلی دهولایرا به ارتفاع پانزده متر است و اطراف آن دیوارهای عظیم سنگی است، که به دژ شباهت دارد. بیشتر معتقد است این جا محل زندگی حکمران بوده است: «این حکمران می‌خواسته است قدرت و شکوه خود را به نمایش بگذارد. چه در غیر این صورت، این دیوارها، با این ضخامت به چه درد می‌خورده‌اند؟»

بیشتر با نظرگاه نایر مخالفت نمی‌کند، که می‌گوید تمدن سند نوعی امپراتوری اقتصادی بوده است که تعدادی شهر - کشور را با فرهنگ مشترک دربر می‌گرفته است؛ در دهولایرا نیز اشیای کار دست پیدا شده است که مانند اشیای موهنجودارو و هاراپا هستند، از آن جمله همان پیکرهای تک‌شاخ، که این خود نظرگاه نایر را تایید می‌کند. اما در مورد دیگر با نایر موافق نیست

که می‌گوید شهر زیر نظر مجمعی از زمین‌داران و پیشوایان مذهبی و سوداگران اداره می‌شده است، برعکس بیشتر که معتقد است دهولایرا آفریده‌ی یک پادشاه مقتدر بوده است. بیشتر می‌گوید: «برای ساختن چنین شهری فرمانروایان آن باید منبع‌های وسیعی در اختیار داشته باشند.» براساس کمیت نیروی لازم برای ساختن دژ، مخزن‌های آب و دیوارهای عظیم شهر، بیشتر به این نتیجه می‌رسد که در این منطقه برده نیز به احتمال زیاد وجود داشته است.

بی‌تردید یکی از ورودی‌های دژ، بسیار بزرگ بوده است. بیشتر قطعه‌های بزرگی از سنگ آهک کشف کرده است (به ضخامت ۶۰ سانتی‌متر و طول ۳۴۵ سانتی‌متر) که استادانه به شکل مربع و بسیار صاف از کار درآمده‌اند. در خاک‌های کنار این دروازه بیشتر چیزی پیدا کرده که ممکن است بقایای نوعی نشانگاه بوده است. به علاوه ده نماد نیز هنوز قابل رویت بود (به بلندی ۲۸ سانتی‌متر از جنس گچ به شکل چرخ اسپوک‌دار و لوزی). امکان دارد این خود افسانه‌ای بوده است که قدرت فرمانروای دهولایرا را اعلام می‌داشته است.

حدود ۲۰۰۰ پیش از میلاد، کیفیت سنگ‌تراشی و حجاری در دهولایرا خراب شد، که این نیز بیانگر آن است که خود شهر در حال افول بوده است. بیشتر می‌گوید: «این افول شهر دهولایرا با جنگ و آشوب در میاندورود هم‌زمان است. شبکه‌ی حمل و نقل به هم ریخت، بی‌تردید تجارت افت کرده بود. دیگر کسی آسان صاحب ثروت نمی‌شد.» در نهایت دهولایرا از آدمی تهی شد.

خط تمدن سند می‌تواند همه‌ی این نظرگاه‌ها را تایید کند، البته به شرطی که آن را رمزگشایی کنیم و برای آن که بتوانیم مسیر مهاجرت مردمان زحمت‌کش و منظم این تمدن را بر نقشه تعیین کنیم، لازم است معماهای دیگر نیز گشوده شوند. برای نمونه چرا پس از فروپاشی تمدن سند، نقش تگ‌شاخ به عنوان یک نماد در شبه قاره ناپدید می‌شود؟ چرا خط سند به فراموشی سپرده شده است؟ به نظر نایر این پدیده‌های تجملی ناشی از قدرت، به تدریج تداعی‌کننده‌ی رویدادهای ناخوش‌گشت و با آن‌ها همراه شد. نایر ماجرا را چنین تئوریزه می‌کند: «زمین‌ها را سیلاب در کام خود فرو برده است، نظام اقتصادی از کار بازمانده است و در پی آن حاکمان نیز قدرت خود را از دست می‌دهند. حاکمانی که پس از این می‌آیند مایل نیستند تداعی‌کننده‌ی رویدادهای ناخوش باشند، همین جاست که نمادهای کهن برچیده می‌شوند.»

شاید هرگز برده به تمامی از روی تمدن سند به کنار نرود و تصویر دقیق آن ترسیم نشود. روزی بیشتر به من می‌گوید: «حل همه‌ی معماهای تمدن سند به این می‌ماند که بخواهیم بر ساحل شنزارِ دریا سنگ‌ریزه جمع کنیم.» با این همه اکنون برخلاف گذشته، سنگ ریزه‌های چندانی باقی نمانده است.